



تاریخ و تاریخ‌نگاری از منظر مسیحیت

ترجمه و تألیف
دکتر مزدک رجبی



تاریخ و تاریخ‌نگاری از منظر مسیحیت

ترجمه و تألیف
دکتر مزدک رجبی

تهران

۱۴۰۰



سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت)
پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی

سرشناسه: رجبی، مزدک، ۱۳۵۴-
عنوان و نام پدیده آور: تاریخ و تاریخ‌نگاری از منظر مسیحیت / ترجمه و تألیف: مزدک رجبی.
مشخصات نشر: تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و
انسانی (سمت)، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: شش، ۲۰۹ ص.

فروست: «سمت»؛ ۲۵۱۷. الهیات (ادیان و عرفان)؛ ۳۶.

شابک: ۵-۲۶۷۲-۰۲-۶۰۰-۹۷۸-۷۶۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Mazdak Rajabi. History and Historiography: From the Viewpoint of Christianity.

موضوع: تاریخ‌نویسی مسیحی

موضوع: Christianity – Historiography

موضوع: مسیحیت — تاریخ

موضوع: Church – History

شناسه افزوده: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی
(سمت)، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی.

The Organization for Researching and Composing University Textbooks in the
Islamic Sciences and the Humanities (SAMT), Institute for Research and
Development in the Humanities.

رده‌بندی کنگره: ۱۴۰۱ BR ۱۳۸

رده‌بندی دیویی: ۲۳۰/۰۰۷۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۸۰۴۵۰۳

سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت)
پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی



تاریخ و تاریخ‌نگاری از منظر مسیحیت

ترجمه و تألیف دکتر مزدک رجبی (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و
مطالعات فرهنگی)

مدیر تولید محتوا: دکتر مهدی احمدی

چاپ اول: زمستان ۱۴۰۰

تعداد: ۲۰۰

حروفچینی و لیتوگرافی: سمت

چاپ و صحافی: بصیرت

قیمت: ۷۶۰۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و
عوامل توزیع مجاز به تغییر آن نیستند.

نشانی ساختمان مرکزی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، غرب پل یادگار امام (ره)،

روبه‌روی پمپ گاز، کد پستی ۱۴۶۳۶۴۵۸۵۱، تلفن ۲-۴۴۲۴۶۲۵۰.

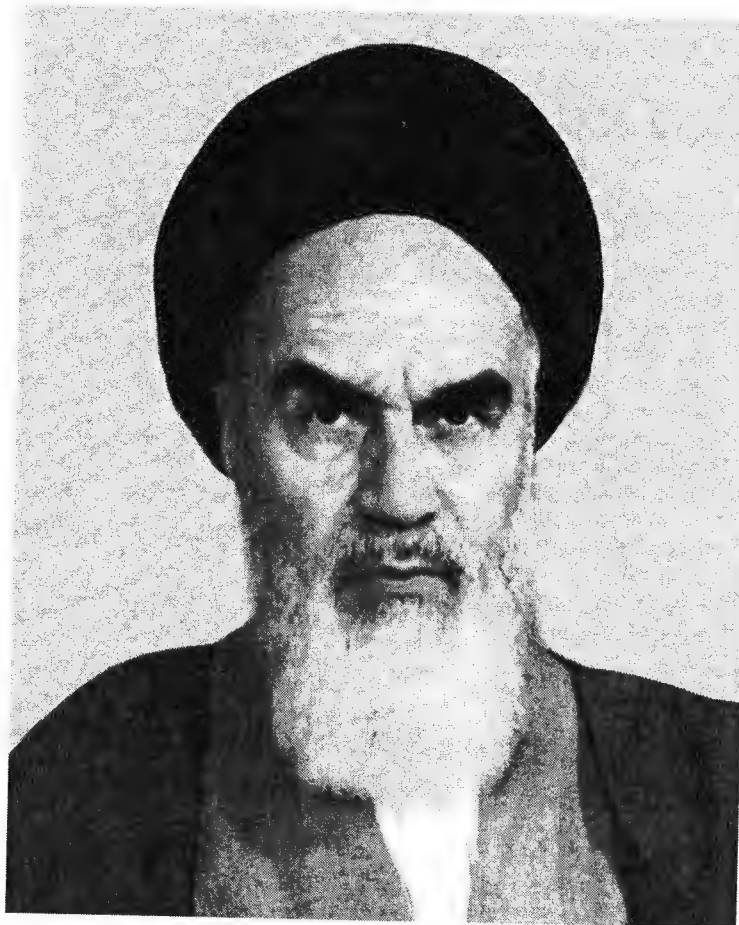
www.samt.ac.ir

info@samt.ac.ir

@sazman_samt

هر شخص حقیقی یا حقوقی که تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه ناشر، نشر یا پخش یا عرضه
یا تکثیر یا تجدید چاپ نماید، مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



باید کوشش در راه علم و به دست آوردن تخصص در رشته‌های مختلفه
اساس فعالیت دانشجویان عزیز باشد.

صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۸۰

سخن «سمت»

یکی از هدف‌های مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاه‌ها بوده است و این امر مستلزم بازنگری منابع درسی موجود و تدوین منابع مبنایی و علمی معتبر و مستند با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبنای و مسائل این علوم است.

ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گام‌هایی برداشته بود، اما اهمیت موضوع اقتضا می‌کرد که سازمانی مخصوص این کار تأسیس شود و شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی» را، که به اختصار «سمت» نامیده می‌شود، تصویب کرد.

بنابراین، هدف سازمان این است که با استمداد از عنایت خداوند و همت و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات لازم پردازد و در رشته‌های مختلف علوم انسانی به تألیف و ترجمه منابع درسی اصلی، فرعی و جنبی اقدام کند.

دشواری چنین کاری بر دانشمندان و صاحب‌نظران پوشیده نیست و به همین جهت مرحله کمال مطلوب آن باید به تدریج و پس از انتقادات و یادآوری‌های پیاپی ارباب‌نظر به دست آید. انتظار دارد که این بزرگواران از این همیاری و راهنمایی دریغ نوزند.

مجموعه «نظریه و روش در مطالعات تاریخی» که کتاب حاضر در زمره آن قرار می‌گیرد، مجموعه کتاب‌هایی است که به قصد رفع خلأهای نظری و روش‌شناختی در پژوهش و آموزش تمامی شاخه‌های مطالعات تاریخی در ایران، و با توجه به رویکردهای میان‌رشته‌ای، فراهم آمده است. این مجموعه حاصل اجرای یکی از طرح‌های «نیازسنجی منابع کمک‌درسی و مبنایی برای دانشگاه‌ها» است که از دهه هشتاد شمسی در «سمت» آغاز گردیده و همچنان ادامه دارد. فهرست جامع و روزآمدی از عناوین این مجموعه، در انتهای هر مجلد، جهت اطلاع خوانندگان علاقه‌مند، ضمیمه گردیده است. تدوین این کتاب به پیشنهاد دکتر مهدی احمدی، عضو هیئت علمی پژوهشکده «سمت»، صورت گرفته و انتخاب منابع و مقالات انگلیسی با مساعدت و همکاری علمی ایشان بوده است. نظارت علمی بر تدوین و ترجمه این کتاب را نیز دکتر محمد ایلخانی، استاد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی، عهده‌دار بوده‌اند، که «سمت» همکاری صمیمانه ایشان را سپاس می‌گزارد.

کتاب حاضر برای دانشجویان رشته ادیان و عرفان در مقطع کارشناسی به عنوان منبع جنبی برای دروس «مسیحیت ۱ و ۲» هر کدام به ارزش ۲ واحد تدوین و ترجمه شده و دانشجویان رشته تاریخ نیز می‌توانند از این کتاب به عنوان اثری مبنایی برای مباحث مرتبط با تاریخ‌نگاری و فلسفه تاریخ استفاده کنند. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی، سایر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند شوند.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار
بخش اول: بنیان‌های نظری	
۳	درآمد: فلسفه تاریخ مسیحی / مزدک رجبی
۲۸	دیدگاه مسیحی تاریخ / کریستوفر داوسون
۴۶	بنیاد تفسیری مسیحی از تاریخ جهان / هربرت باترفیلد
۶۷	تفسیر مسیحی و قدسی تاریخ / هربرت باترفیلد
۶۸	ویژگی تاریخ عهد عتیق
۷۱	خدا در تاریخ
۷۲	داوری الهی در تاریخ
۷۳	نگره‌های منجیانه (مسیانیک)
۷۵	مسئله فاجعه ناشایست
۷۶	وحی الهی چونان تاریخ / وولفهارت پاننبرگ
۹۷	ایمان مسیحی و تاریخ / رودلف بولتمان
۱۱۲	باور مسیحی به مشیت الهی / کارل بارت
۱۱۳	باور به مشیت الهی، بنیان و چیستی آن
۱۳۴	مسئله زمان / امیل برونر
بخش دوم: روش در تاریخ‌نگاری مسیحی	
۱۴۹	تاریخ‌نگاری مسیحی چونان رویکردی برای نگرستن به تاریخ، ... / مزدک رجبی
۱۵۶	فهم مسیحی تاریخ / آرنولد توینبی
۱۷۰	تاریخ مسیحی و تاریخ آکادمیک / هربرت باترفیلد
۱۷۰	موردی در برابر تاریخ آکادمیک

۱۷۱	نسبت میان جستجوی تاریخی و تفسیر زندگی در جامعه مدرن
۱۷۴	حقیقت مسیحی و علمی
۱۷۶	چرا تاریخ خنثی و بی طرف نیست؟
۱۷۷	تاریخ و شخصیت یا فردیت
۱۷۹	قوانین رشد تاریخی گونه انسان / ژک مرین
۱۸۱	پندار و انگاشت کلامی وضعیت های گوناگون طبیعت انسان
۱۸۳	پندار کلامی وضعیت های گوناگون رشد تاریخی گونه انسان
۱۸۴	قوانین نادرست هگلی و کنتی مراحل یا عرصه های گوناگون
۱۸۶	قانون گذر از روش یا وضعیت جادویی به وضعیت عقلانی در تاریخ فرهنگ بشر
۱۹۰	قانون فراشد آگاهی یا وجدان اخلاقی
۱۹۴	قانون گذر از تمدن های قدسی به این جهانی یا غیر روحانی
۱۹۶	قانون عصر پیشروی سیاسی و اجتماعی مردم
۱۹۸	ایمان مسیحی و روش تاریخی: تناقض ها، سازش یا کشمکش؟ / رابرت تی. هندی

پیشگفتار

کتاب پیش رو از آغاز بنا بود نوشته‌ای درسی نخست برای دانشجویان رشته ادیان و عرفان و نیز رشته تاریخ و سپس دیگر قلمروهای علوم انسانی و اجتماعی باشد، اما از آن رو که نگارنده دانش آموز خردورزی فلسفه است، ساختمان کتاب از همان آغاز با نگاهی فلسفی پی ریخته شد؛ از گزینش مقاله‌ها برای برگردانده شدن به زبان پارسی تا دو نوشته ناچیزی که چونان درآمدی بر دو بخش فراهم آمده، بیش و کم رنگ و بوی خردورزی فلسفی به خود گرفته‌اند. شناخت جهان تازه که درون جهان مسیحی پدید آمد و امروز چند سده است که بخشی از جهان ماست برای ما بر هر کار دیگری برتری دارد، زیرا شناخت خود، چونان جهانی که آمیخته‌ای یکه و یگانه از ایران و اسلام و همین جهان تازه است، بدون شناخت ژرف جهان تازه و آغازهای یونانی، رومی و یهودی مسیحی آن دست نمی‌دهد. از این رو، تأمل در نسبت میان مسیحیت و تاریخ که محور همه مقاله‌های برگزیده است، برای ما در شناخت خود، در اینک و اکنون، بسیار آموزنده است. مقاله‌ها به راستی نوشته‌هایی تأمل برانگیز و اثرگذارند که از مآخذی مهم از نام آورترین اندیشمندان و فیلسوفان مسیحی سده بیستم برگزیده شده‌اند. در آمد بخش نخست، بنیان‌های هستی‌شناسانه تاریخ‌نگاری مسیحی و نسبت مسیحیت و تاریخ‌اندیشی را آشکار می‌کند و مقاله‌های این بخش نوشته‌هایی است که بنا بر همین هستی‌شناسی برگزیده شده‌اند. بخش دوم، مقاله‌هایی است در باب روش‌شناسی و شناخت‌شناسی تاریخ‌نگاری مسیحی، و در آغاز این بخش، درآمدی همین دو وجه را در نسبت میان مسیحیت و تاریخ‌اندیشی تبیین می‌کند.

به جز نام‌ها و برخی توضیح‌ها که از نوشته‌های نویسندگان برگردانده شده، دیگر پانویس‌ها از مترجم است. در آخر، بر خود بایسته می‌دانم از آقای دکتر مهدی احمدی که پیشنهاد تدوین این کتاب را با نگارنده در میان گذاشتند و در گردآوری و فراهم آوردن مقاله‌ها یاری رساندند سپاسگزار باشم و نیز از بانو دکتر ملیحه معلم، مدیر گروه ادیان و عرفان «سمت»، که من را در به انجام رساندن کار، با شکیبایی و بزرگواری، تحمل کردند سپاسگزارم.

درآمد: فلسفه تاریخ مسیحی

مزدک رجیبی

در این نوشته مختصر تمهید گونه نخست قصد دارم نشان دهم چرا تاریخ‌نگاری مسیحی چونان یک موضوع و مسئله برای وضعیت تفکر ما مهم است و باید بدان پرداخته شود؛ نه از آن جهت که در باب تاریخ‌نگاری مسیحی به زبان فارسی کتاب‌های متعددی در دست نیست، که البته چنین است، بلکه از آن جهت به موضوع توجه داشتم که تاریخ‌نگاری مسیحی و دید مسیحیت به تاریخ از آغاز تا دوران کنونی برای تفکر ما مهم است.

مسیحیت هم در ظهور کلیسای اش و هم چونان وجه غالب تمدن اروپا و غرب تا دست کم دوره روشنگری، تاریخ‌نگر و تاریخی‌اندیش بوده است. این مسئله حیاتی که چه نسبتی میان تاریخ‌نگاری مسیحی و معنایی که اندیشه جهان مدرن پس از دوره نوزایی تاریخ‌نگر و تاریخی‌اندیش بوده برای ما بسیار تأمل‌برانگیز است، زیرا آشکار می‌کند که نسبت میان جهان مدرن و جهان پیشین نسبت گسستگی یا پیوستگی است.^۱ تاریخ در نگرش مسیحیت نقشه و تدبیر الهی است که در مقالات این مجموعه دیده می‌شود، ولی تفکر مدرن تاریخ را محل فاعلیت و عاملیت بشر می‌داند که بیان فلسفی‌اش از کانت آغاز شد و در پدیدارشناسی هگل توضیح و تبیین مبسوط و مفصل فلسفی این خودآگاهی به انجام رسید.

چرا تاریخ‌نگاری مسیحی و نگاه تاریخی مسیحیت مهم است؟ مسیحیت دست کم پس از فهم پاولوس هماره باوری بوده که جایگاه انسان در هستی را در قالب زمان خطی فهمیده است، البته آن نگاه در یهودیت چونان قدیم‌ترین دین ابراهیمی از پیش تحقق یافته بود. وعده تورات به یهودیان برای تقرر حکومت از دست‌رفته بنی‌اسرائیل، سرگذشت این قوم را از آفرینش تا سرزمین موعود و بازتشکیل حکومت بنی‌اسرائیل در آنجا می‌داند. نگاه تاریخی

۱. نگاه کنید به کتاب هانس بلومبرگ که بحث مستوفایی دارد و از مهم‌ترین آراء مطرح در این باب است:

Blumenberg, Hans (1999), *The Legitimacy of the Modern Age*. Translated by Robert M. Wallace. Cambridge, Massachusetts, and London: MIT Press.

یهودیت و مسیحیت بر بنیان مشیت الهی^۱ استوار است. همه آنچه بشر انجام می‌دهد و ظاهراً بر اراده او استوار است به واسطه اراده خداوند رخ داده و این چنین است که همه تاریخ بشر تاریخ اراده و مشیت اوست.

فهم مسیحیت نخستین از حضور شخصی به نام مسیح همان مشیاح بود که در تورات بدان وعده داده شده بود، ولی سپس فهم مسیحیت از شخص عیسی چونان پسر خداوند و خود خداوند شکل گرفت. حواریان و رسولان و به ویژه پولس در شکل‌گیری چنین فهمی مؤثر بودند. با فهم پولسی، عیسی مرکز تاریخ بشریت است؛ آن هنگام که خداوند خود را برای بشر آشکار می‌کند و از آن پس حجت بر بشریت تمام است. با این رخداد همه سرگذشت بشر به پیش و پس از آن تقسیم می‌شود. واقعه‌ای فراتاریخی تاریخ را محقق و به آن معنی می‌بخشد.

در عهد جدید (اعمال رسولان ۱۱؛ ۱۷) آمده است که خداوند به غیر یهودیان نیز روح القدس را همانند یهودیان اعطا می‌کند. این خدای جهانی سرآغاز ایمان تازه‌ای است که باور ابراهیمی یهودیان را به آیینی جهانی بدل می‌کند که سپس در قالب اسلام به گونه‌ای تازه به حیات خود ادامه می‌دهد. شاید این نخستین آیینی باشد که همه بشریت را خطاب می‌کند و تعمیم به وسیله روح القدس به همه انسان‌ها تعلق می‌گیرد. البته آیین زرتشت و مانی نیز جهانی شده‌اند یا دست کم بسیاری از شواهد و مستندات چنین نشان می‌دهد و بسیاری مفسران این دو آیین بر چنین باوری بوده‌اند، ولی تداوم تاریخی آیین‌های ابراهیمی را به خود ندیده‌اند و از قافله روح بشری جا مانده‌اند. به هر روی، باور و ایمان به تجسد عیسی مسیح در مسیحیت رخدادی برای همه بشریت است و از این روی تاریخ در نگاه مسیحیت نیز تاریخ بشری است.

تاریخ بشری به چه معنی است؟ شاید مضمون مشترک همه مقالات برگزیده برای کتاب این باشد که تاریخ امری جهانی است که خداوند رقم می‌زند. این سخن چگونه سخنی است؟ شاید اگر معنی آن واضح‌تر شود اهمیت موضوع و گردآوری کتاب برای خواننده کمی آشکار شود. بسیاری از اندیشمندانی که به مدرنیته و تاریخ اندیشه چند صد سال اخیر غربی پرداخته‌اند این نگاه را رواج داده‌اند که اندیشه تاریخ‌نگر مدرنیته در تاریخ‌نگری مسیحی ریشه دارد و در سرزمین ما نیز این نگاه کم‌وبیش طرف‌دارانی یافته است.

ایراد بر دیدگاه مذکور را نخستین‌بار در کتاب دکتر رضا داوری اردکانی دیدم^۲ و

1. providential

۲. داوری اردکانی، رضا، ۱۳۸۳، *سیری انتقادی در فلسفه کارل پوپر*، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه

شگفتا که بسیاری از غربی‌ها نیز بر این نکته واقف نیستند یا دست کم من ندیده‌ام که چنین باشد. بسیاری از مورخان تاریخ اندیشه و فلسفه نیز بر این نگاه اصرار ورزیده‌اند، حال آنکه ایشان بر این دیدگاه نقد وارد کرده‌اند و من نگارنده این نکته را مانند بسیاری بصیرت‌ها و نکات دیگر از وی آموختم.

مطلب مهم دیگر این است که بسیاری از غربیان، یونانیان باستان را آغازگران اندیشه تاریخی می‌دانسته‌اند، در حالی که تاریخ‌نگاری در یونان آغاز شد، ولی یونانیان اندیشه تاریخی نداشتند و تاریخ را همانند مسیحیت خطی نمی‌دیدند. برای نمونه، فرانسوا آرتگ مانند بسیاری مورخان تاریخ اندیشه غرب و جهان بیان می‌کند که یونانیان و از جمله هرودوت آغازگران تاریخ‌نگاری‌اند.^۱ این مطلب مستند است که آن‌ها و در رأسشان هرودوت برای نخستین بار تاریخ نگاشتند، ولی تاریخ به معنای بیان رخدادها چیزی است و فهم آن‌ها بر بنیاد فلسفه تاریخ چیز دیگری و شاید آن تاریخ‌نگاری‌ها به هیچ روی جایگاهی در تفکر سقراط، افلاطون و ارسطو نداشت. چرا؟ زیرا برای آن‌ها هستی نظمی ازلی و ابدی^۲ دارد که همان هم در قالب خرد در انسان، یعنی همان لوگوس، این نظم را می‌شناسد و آن را در قالب زبان، که باز همان لوگوس است، بیان می‌کند. با چنین هستی‌شناسی وحدت‌نگری جایی برای تغییر و تحول رخدادهای انسانی باقی نمی‌ماند مگر برای بیان سرگذشت رخدادها، تحلیلشان و عبرت‌آموزی از آن‌ها.

این نگاه از فهمی بنیادین سرچشمه می‌گیرد که نه تنها در این موضوع بلکه در بسیاری موضوعات دیگر نیز گریبان ما را گرفته است؛ ریشه‌های تاریخی امر یا پدیده‌ای انسانی علت تامه آن امر یا پدیده است. این گونه فهم خود ناقض نگاه تاریخی به معنی تاریخ‌مندی امور و پدیده‌های انسانی است، زیرا نفی می‌کند که بنیان یک امر لزوماً همان امر نیست و میان آن دو این همانی تام و تمام برقرار نیست. اینکه نگاه تاریخ‌نگر مسیحی بالقوه این امکان را برای تفکر مدرن مهیا ساخت که به همه بشریت و تاریخ آن یکسره و جهانی نگاه کند یک چیز است و اینکه آن تاریخ‌نگری همان تاریخ‌نگری اندیشه مدرن است مطلبی دیگر. مسیحیت در قالب کلام مسیحی و نیز فلسفه مسیحی، تاریخ را صحنه سلطه و دخل و تصرف اراده بشری نمی‌دید و اگر اندیشه تاریخ‌نگر مدرنیته، یعنی تاریخ در معنای مدرن آن، جلوه و ظهور اراده بشری است،

1. Hartog., Francois. 2002. *The Invention of History: From Homer to Herodotus, in Turning Points in Historiography: A Cross Cultural Perspective*, edited by Q. Edward Wang and Georg G. Iggers. New York USA and Suffolk UK: The University of Rochester Press.

۲. Λογος نظم ازلی و ابدی هستی همان خرد است که برای فلسفه یونانی خرد هستی‌شناسانه است که خرد انسان نیز با آن منطبق است.

که به راستی چنین است، پس اندیشه آنان هیچ نسبت و تناسبی با اندیشه مدرن ندارد و نمی‌تواند داشته باشد و از این رو گسستی میان جهان مدرن و پیش از آن ایجاد شده است که البته هر گسستی لزوماً گسست کامل نیست و می‌تواند با پیوستگی نیز همراه باشد. آن‌ها و اندیشمندان مدرن به دو جهان متفاوت متعلق‌اند که امکانات و عوارض و نسبت‌ها و مناسبت‌های خود را دارند و قیاس‌ناپذیرند، هرچند که با هم بی‌ربط نیستند و هر تاریخی با تاریخ‌های دیگر می‌تواند ربط و نسبت برقرار کند، ولی آن تعامل‌ها و بده‌بستان‌ها نافی مطالبی که بدان اشاره شد نیست و لزوماً به آن فهم مذکور نیز نباید منتهی شود.

مفهوم نامبرده را می‌توان واضح‌تر بیان کرد؛ مسیحیت تاریخ را عرصه خرد بشری و سلطه اراده او نمی‌داند بلکه آن را ظرف تجلی و ظهور اراده الهی می‌داند؛ آغاز تاریخ آفرینش و میانه آن تجسد خداوند در قالب جسم مسیح است و در آخرالزمان پایان می‌یابد آن‌چنان‌که فراتر از آن حادثه‌ای رخ نمی‌دهد. از آگوستین تا جواکیم فلسوری و بسیاری دیگر از اندیشمندان مسیحی که بر تاریخ از نگاه مسیحیت اندیشیده‌اند، تاریخ زمینی و بشری را دارای آغاز و میان و پایان دیده‌اند. شیوه نگرش خطی به تاریخ این امکان را فراهم کرد تا تاریخ در نظر ایشان امری مقدر و بنا به مشیت خدایی باشد و نه محل و مجال بروز اراده انسانی که در اندیشه مدرن به تاریخ پدید آمد.

خداوند با اراده لایتناهی خویش هستی را پدید آورد و موجودات را آفرید و در میان موجودات انسان را اشرف مخلوقات قرار داد؛ به تعبیر مسیحی، انسان تصویر خداوند^۱ است. چیزی از او در انسان هست که در دیگر موجودات نیست. اینجا مجال طرح چیستی آن صفت مشترک نیست که برخی آن را عقل و برخی اراده دانسته‌اند. به هر روی انسان شبیه خداوند و هدف آفرینش نیز هست و باید باشد، زیرا خداوند که او را در مرکز هستی جای داده. همه هستی را با توجه به او آفریده است؛ بنابراین همه رخدادهای تاریخ بشری در جهت اراده الهی است و از این رو همه رخدادهای تاریخی یعنی الهی‌اند؛ تاریخ انسان تاریخ همه هستی است و موجودات دیگر نقش عرضی و تبعی دارند.

پرسش دیگر چه‌بسا این باشد که اگر تاریخ تاریخ انسانی است و خداوند تمثیت‌کننده در راستای چه غایتی است؟ به سخن دیگر مفهوم غایت^۲ یونانی، که میراث ارسطویی سده‌های آگوستین تا لوتر و اراسموس است، در اندیشه اندیشمندان مسیحی چه معنایی یافت؟

1. imago Dei

2. τέλος

غایت‌شناسی ارسطویی برای توضیح کون و فساد طبیعت، یعنی مفهوم یونانی طبیعت^۱ بود؛ همه حرکت و با نگاه کلی‌تر کون و فساد در بخش تحت قمر برای شوق به بخش بالاتری است که فوق قمر است و در آنجا اجرام سماوی حرکت مستدیر دارند و خود این افلاک نیز نفس و عقل دارند. توضیحی متافیزیکی از هیئت بطلمیوسی نهایتاً به محرکی لایتنحرک ختم می‌شود که عقلی فوق همه عقول است و دیگر به نفس، برای شوق به امری ورای خود، نیازمند نیست. این غایت‌شناسی هستی‌شناسانه حرکت و شوق همه هستی را نشان می‌دهد که در نظمی ثابت و ازلی تا ابد ادامه دارد، بنابراین ایده تاریخ خطی در آن جایی ندارد. سعادت انسان نیز سعادت در دولت‌شهر^۲ یا سعادت تفکر نظری^۳ است که در آن فیلسوف به مبادی و علل می‌اندیشد.

برای متفکران مسیحی، غایت تاریخ به سوی خداوند است در جهت نیل انسان به سعادت، اما سعادت انسان چیست و به چه معنی است؟ متفاوت با تفکر ارسطویی، سعادت در این جهان به دست نمی‌آید بلکه فقط در نفی این جهان و متعلقاتش به دست می‌آید، آن هم نه با اراده انسانی بلکه با لطف خداوند^۴. سعادت بشر از نگاه مسیحیت فقط در تأمل^۵ به خداوند است و اینکه او با اراده و لطف خود بشر را به سعادت نائل کند. از این رو وی همه تاریخ را برای چنین غایتی مهیا ساخته است. آفرینش هستی برای انسان و ارسال انبیای بنی‌اسرائیل آماده شدن بشر برای تجسد و ظهور خود خداوند به نحو مستقیم و بی‌واسطه و نیز اتمام حجت با بشر برای نیل به آخرالزمان و گسستن از این جهان فانی است؛ معنی سعادت در مسیحیت چنین است و سیر خطی تاریخ در نسبت با سعادت بشری فهمیده می‌شود.

از همین رو برای تفکر مسیحی، نگریستن به تاریخ بشری با سعادت بشری و اخلاق نسبتی تنگاتنگ دارد. در تفکر مسیحی نقش همه رخدادهای تاریخی تمهید برای آخرت و جهان باقی است و از آن رو که سعادت حقیقی در نفی دنیای فانی و پست مادی است، شهر زمینی به تعبیر آگوستین شهری گذرا و فاسد است و باید خود را برای شهر الهی^۶ آماده کرد. پس تکلیف زیست این دنیایی و نقش تاریخ رخدادهای زمینی چیست و از چه رو مهم است؟ برای نیل به سعادت فقط باید بر خداوند تأمل کرد و خود را برای سعادت اخروی مهیا ساخت؛ نگرش تاریخی برای مسیحیت از این رو مهم است که انسان را متوجه مبدأ و معاد می‌کند.

1. φυσικς

2. πολις

3. θεωρία

4. The Grace

5. contemplation

6. dei de civitate

آفرینش و آخرالزمان دو سوی سیر خطی تاریخ محسوب می‌شوند که در هر دو سوی خداوند است که با اراده خود حضور دارد و در میانه که همان تاریخ است سرنوشت انسان رقم می‌خورد؛ در میانه هم اراده یا مشیت اوست که زمینه‌ساز آخرالزمان است و اراده او بر اراده انسان مقدم است.

با ظهور نوزایی، اراسموس با طرح اراده آزاد انسان بیانگر و نویددهنده دنیا و تمدن تازه‌ای در آستانه تکوین بود و همچنان نیز ادامه دارد که در آن اراده انسان آزاد است و بنا به آنچه بیکن بیان کرد خواست تسلط بر طبیعت دارد و بدین گونه تاریخ را رقم می‌زند، ولی اندیشه اصلاح دینی که در آراء لوتر بروز کرد، بر اراده الهی و احاطه آن بر بشر و سرنوشت وی تأکید داشت؛ هرچند جهان مدرن در مسیری خلاف آن مسیر حرکت کرد و تا امروز نیز به سیر خود ادامه می‌دهد.

ولی علی‌رغم همه تحولاتی که در اندیشه مسیحی رخ داده مضمون تقریباً ثابتی که هنوز بارز است و در مقالات برگزیده این کتاب نیز بدان توجه شده، مفهوم تجسد و نقش آن در دید تاریخی مسیحیت است. خداوند با تجسد خود در قالبی مادی و انسانی، یعنی عیسی، با بشریت اتمام حجت می‌کند. وعده و بشارت به رستگاری^۱ را در ایمان به این ظهور و باور عیسی مسیح چونان خود خداوند می‌داند. با چنین ظهوری، وعده الهی در مرکز تاریخ قرار می‌گیرد و بشریت و رخدادهای آن به پیش و پس از این تجسد و ظهور بخش می‌شوند. تا پیش از آن انبیای بنی‌اسرائیل از سوی خداوند مأموریت داشتند تا قوم یهود و فقط همان قوم را هدایت و برای رخداد تجسد آماده کنند، ولی با تجسد، خداوند همه بشریت را مخاطب قرار می‌دهد و وعده رستگاری و نجات به همه داده می‌شود به شرط ایمان به مسیح که همان خداوند است، و بدین گونه حتی معنای یهودیت در مسیحیت دگرگون می‌شود و درون آن جای می‌گیرد. این پیام و بشارت تازه دیگر به یک قوم تعلق ندارد بلکه به همه بشریت متعلق است و از همین روی شاید مسیحیت نخستین آیینی است که در آن تاریخ به معنی جهانی بروز می‌کند. رخدادهای همه اقوام و انسان‌های سراسر گیتی به هم متصل و یکپارچه و در یک راستا، یعنی آفرینش و تجسد و آخرالزمان، دیده می‌شوند؛ در حالی که برای اقوام و باورهای پیش‌تر، مانند تاریخ‌نگاری‌های اقوام بین‌النهرین یا مصر یا یهودیان و حتی آنتی‌ها، بیان رخدادهای فقط برای قوم و آیین خود آن‌ها بود و با همه بشریت نسبتی نداشت و اصلاً تصویری از بشریت چونان یک نژاد واحد در کار نبود. تاریخ با ظهور مسیحیت بشری و جهانی، معنایی

مابعدالطبیعی و الهی دارد. این معنی چیست؟

آن گونه که پیش تر آورده شد، معنی تاریخ در فهم غالب مسیحیت با برداشت از سعادت به گونه‌ای ژرف گره خورده است، چنان که این دو از هم جدایی ناپذیرند. همه رخدادهای پس از آفرینش تا تجسد وحی الهی^۱ و برای آمادگی بوده و همه رخدادهای پس از ظهور و وحی الهی برای آماده کردن مؤمنان مسیحی برای رسیدن به کمال و سعادت راستین در آن جهان دیگر است؛ زیرا سعادت راستین در این جهان مادی محقق نمی‌شود یا فقط به گونه‌ای ناقص به دست آمدنی است. با نگاه به همه تفاسیری که از آگوستین تا لوتر از سعادت شده است می‌توان دریافت که اگر اراده و شناخت عامل رسیدن به سعادت باشند که معنایش یا اتحاد با خداوند است یا نزد برخی در سده سیزدهم، مانند بوئیوس داکایی، فلسفه عامل آن است، سعادت راستین به نحو تام و تمام در این جهان به دست آمدنی نیست. همه روند تاریخ در تفکر مسیحیت تمهیدی این جهانی برای تدارک اتحاد با خداوند در جهان باقی است که حضور سرمدی نزد مسیح یا همان خداوند در ملکوت اعلی چونان غایت تاریخ معنای آن است. در مقالات بخش نخست با مفاهیم و تصاویری چند روبه‌رویم که به آن‌ها پرداخته می‌شود تا تصویر بزرگ‌تری از این بخش به دست آید.

دستگاه تصویری-مفهومی مسیحیت به تاریخ در آغاز تکوین از فلسفه برنیامد بلکه از ایمان و کلام مسیحی زاییده شد. در نخستین مقاله، داوسون مفهومی را بیان می‌کند که بسیار اساسی و بنیادی است و ما در فهم اسلام هم با آن مواجهیم و به جریان‌های فکری و سیاسی گوناگون در جهان اسلام منجر شده است. آیا از مسیحیت نحوی فلسفه تاریخ می‌توان انتظار داشت یا دیدگاه تاریخی ویژه ادیان ابراهیمی دیدگاهی است که فلسفه تاریخ است؟ برای پاسخ به این پرسش باید به دستگاه تصاویر ادیان ابراهیمی توجه کرد و داوسون چنین می‌کند. به بیان وی، در مسیحیت فلسفه تاریخ وجود دارد بلکه دیدگاهی در باب تاریخ هست که برآمده از ایمان و کلام مسیحی، یعنی مستقل از خرد فلسفی، است و آغاز و نتایج و شیوه فهم آن از تصاویر بر ساخته شده و آفریده شده در مسیحیت از خرد فلسفی ایجاد نشده‌اند. چشم‌انداز داوسون به مکتب تفکیک ما بسیار نزدیک است، زیرا بر جدایی فلسفه از سویی و ایمان و کلام مسیحی از سوی دیگر استوار است و در این متن و سیاق مفاهیم خود را پرورش داده است.

تصویر دوگانه معنی - رخداد بنیادی‌ترین تصویری است که داوسون در مقاله خود رسم می‌کند که تصویر پرتوان و غالب مسیحی تاریخ است. در این تصویر رخدادهای زمانمند معنایی را متجلی می‌کنند که به چشم ظاهر دیده نمی‌شود و با خرد فلسفی نیز لزوماً دریافتنی نیست.

در مقاله دوم به این می‌پردازیم که چگونه مسیحیت تصویری از تاریخ جهان‌شمول را برای نخستین بار در عرصه حیات بشری ارائه کرد که بسیار شایسته توجه و دقت است. هر قومی پیش از مسیحیت به تاریخ محلی خود توجه می‌کرد و دین یهودیت هم چنین بود. آگاهی اسطوره‌ای-دینی بشر پیش از مسیحیت جهان‌شمول نبود و فقط فلسفه در یونان و به ویژه آتن و تا اندازه کمتری در روم تصویری جهان‌شمول از سرنوشت مشترک بشری ارائه داده بود. چنین جهان‌شمولی و جهان‌نگری وحدت‌نگری از چه برآمده و ساخته شده بود؟ نویسنده بیان می‌کند که در همان حال که کلیسا در میان طبقات فرهیخته گسترش می‌یافت رهبرانی در آن پدید آمدند که تا اندازه زیادی فرقه‌ها و نَجَل ارجمند فلسفه یونانی را تحسین می‌کردند و این کار ایشان از توحیدی نهایی، که همه حقایق پیش از خود را درون وحدتی جامع دربرمی‌گرفت، حکایت می‌کرد. برخی از این رهبران تازه مسیحی شده عشق خود را برای نمونه به افلاطون از دست نداده بودند و تمایل داشتند تا خود دین تازه یعنی مسیحیت را بر مبنای اندیشه یونانی تفسیر و تعبیر کنند، و اندیشه یونانی بالاترین فلسفه‌ای بود که می‌شناختند؛ بنابراین اندیشه مسیحی در هنگام امپراتوری روم به معنایی ریشه‌ای دوگانه داشت، نه تنها به یهودیت باستانی بازمی‌گشت بلکه به یونان باستان هم بازمی‌گشت، و خیلی زود مدعی شد که بهترین هر دو سنت را اخذ کرده است. البته یهودیت بر یونانیت غلبه یافت و مسیحیت چنین رشد کرد؛ هرچند در سده‌های بعدی، یعنی از سده‌های دوازدهم و سیزدهم تا سده‌های پانزدهم و شانزدهم، نخست افلاطون، سپس ارسطو و دوباره افلاطون در نگرشی تازه به یهودیت به شکل و ریخت‌های تازه از مفاهیم فلسفی منجر شد که در جهان تازه پدید آمد. اینکه آیا پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی زودتر پدید می‌آیند و سپس هنر و دین و فلسفه تکوین می‌یابند، واقعیتی انکارناپذیر است. فلسفه‌های جدید هم پس از آن پدیده‌ها تکوین یافتند، ولی دگرگونی در زیست مسیحی، جهان جدید را پدید آورد. شکل و ریخت اقتصادی و اجتماعی مسیحیت آغازین نیز در دگرگونی در آن مؤلفه‌های زیست اجتماعی یهودی و یونانی و رومی پدید آمد و سپس در تصاویر و مفاهیم دینی و فلسفی اشکال و ریخت‌های تازه‌ای پدید آمد که ویژه این دوران است.

مسیحیت در فرایندی گام به گام و در شدنی قابل توضیح، روایتی از تاریخ آفرید که یهودیت مقدمه بروز حقیقت بود و حکمت یونانی ذیل آن حکمت بازسازی و صورت‌بندی می‌شد. حتی فیثاغورس و افلاطون پس از برخی از انبیای اسرائیل آمدند. اعتقاد بر این بوده که خود افلاطون در عالی‌ترین حوزه اندیشگی خود چیزی بیش از آنچه به شیوه‌های گوناگون از یهودیان باستان فراگرفته بود بازگو نکرده است؛ و اینکه وی مانند مردمان دیگر ملل حتی

بخشی از حکمت الهی فراگرفته شده از یهودیان را تحریف کرده بود. به سخنی دیگر، یهودیان باستان، که در نگاه تمدن یونانی-رومی از آن‌ها بسیار غفلت شده بود، در زمان مسیحیت چونان قدیمی ترین مردمان همه اعصار معرفی شدند؛ کلیدی برای تاریخ فرهنگ و منبع حکمتی که در میان دیگر ملل گسترش یافته بود. زبان آن‌ها زبان اصیل نوع بشر بود، پیش از آنکه در هم‌ریختگی و آشفته‌گی زبان‌ها و لهجه‌ها پدید آید. آن زبان زبان خدا بود. مسیحیان مانند مورخ یهودی، یوزفوس که کمی پس از زمان مسیح زیست، اتهام اصلی را به نحوی واژگونه علیه یونانیان به کار گرفتند، و به یونانیان چونان تازه‌واردان و کودکانی صرف نگریستند که صرفاً چونان مردمانی دیررس در تاریخ بودند. در همان هنگام این نگرش که آیین موسی، دین شریعت خداوند،^۱ فقط موقتاً مشیت الهی بود که برای آموزش و تأدیب یهودیان در نظر گرفته شده بود تا هنگامی که در تمامیت زمان مسیح ضرورتاً آشکار می‌شد؛ این آشکارگی مستلزم مفهوم نقشه الهی و طرح نجاتی بود که برای انجامش به زمان نیاز است و خود زمان عاملی در داستان تاریخ است و پس از گذشت سده‌ها انسان‌ها برای چیزی والاتر درخور و شایسته می‌شوند. تا حدود سال ۱۸۰ ترسایی چنین ادراکی در کار ایرناتوس، در برابر مرتدان، آشکار شد که می‌توان گفت منظور از مرتدان، گنوستیک‌ها (عَنوصی‌ها) بودند.

نگره تاریخ جهانی میراث یهودی بود که در جهان مدرن دستگاه‌های مفهومی نو به نو و پرشمار در فلسفه‌های تاریخ‌بین و تاریخ‌محور پدید آورد. فکر یهودی نخستین بار چنین تصویری را آفرید. این پدیده، یعنی پیدایی امپراتوری‌های جهانی، آغاز فرض یک ویژگی شرارت‌آمیز و دلالتی جهان‌شمول شد. یهودیان این نظریه چهار پادشاهی را از بیرون از خود اخذ کردند؛ همان چهار امپراتوری جهانی که در کتاب دانیال نبی آشکار شده است.^۲ این

1. the religion of the law

۲. در کتاب دانیال نبی به امپراتوری‌های چهار گانه، بابل و پارس و اسکندر و مصر-روم، اشاره شده است و دست آخر که آخرالزمان فرامی‌رسد و قدرت خداوند به نحو کامل با سروری قوم بنی‌اسرائیل به منصه ظهور می‌رسد: آن فرستاده آسمانی که لباس کتان بر تن داشت، در ادامه سخنانش گفت: در آن زمان، فرشته اعظم، میکائیل، به حمایت از قوم تو برخواید خاست. سپس چنان دوران سخنی پیش خواهد آمد که در تاریخ بشری سابقه بوده است، اما هر که از قوم تو نامش در کتاب خدا نوشته شده باشد، رستگار خواهد شد (باب ۱۲ دانیال نبی، عهد عتیق، ترجمه تفسیری).

۷۸ کتاب عهد عتیق، دانیال نبی، آیه‌های ۳۷ تا ۴۰: ای پادشاه شما شاه شاهان هستید، زیرا خدای آسمان‌ها به شما سلطنت و قدرت توانایی و شکوه بخشیده است. او شما را بر تمام مردم جهان و حیوانات و پرندگان مسلط گردانیده است. سرطلایی آن مجسمه شما هستید، اما وقتی سلطنت شما به پایان رسد سلطنت دیگری روی کار خواهد آمد که ضعیف‌تر از سلطنت شما خواهد بود. پس از آن سلطنت سومی که همان شکم ←

نظریه سنگ بنای تقسیم آن‌ها از تاریخ جهانی شد. مسیحیان این انگاره را پی گرفتند و از آن خود کردند؛ بنابراین عهد قدیم عامل مؤثری در شکل بخشیدن به تاریخ جهانی بود. تا دوره مسیحی این تمایل وجود داشت که چهار امپراتوری این‌گونه تفسیر شوند؛ امپراتوری آشوری-بابلی، پارسی، امپراتوری تأسیس شده به دست اسکندر، و بالاخره امپراتوری روم. هنوز تا آن زمان این باور رایج بود که فقط چهار امپراتوری می‌تواند وجود داشته باشد و آن‌ها آخرین مراحل تاریخ بشرند؛ گونه‌ای پیش‌درآمد بر آنچه به راستی پایان تاریخ خواهد بود. در یهودیت سده نخست ترسایی و کمی بعد در دوره فراگیری مسیحیت صراحتاً باوری فراگیر وجود داشت به اینکه تداوم امپراتوری روم تنها چیزی است که پایان تاریخ را به تعویق می‌اندازد و شگفتا تر تولیان که پیشاهنگام در سده سوم ترسایی می‌گوید مسیحیان می‌خواهند پایان تاریخ را به تعویق بیندازند و تا اندازه‌ای به همین دلیل از امپراتوری روم حمایت می‌کنند. نظریه چهار امپراتوری سپس بنای مسیحی پذیرفته‌ای برای بخش‌بندی ادوار تاریخ جهان شد. این نظریه نیروی تازه‌ای در دوره اصلاح دینی یافت. این نظریه تا سده هفدهم و حتی هیجدهم نیز به حیات خود ادامه داد.

در مسیحیت با اوزیوس رخدادهای ویژه‌ای پدید آمد و تکوین یافت. زمان مناسب در آخر سده سوم ترسایی فرارسید، لحظه‌ای که می‌توان آن را وجدان تاریخی گسترش یافته نامید و بیان خود را نزد اوزیوس یافت؛ شخصیت رهبری که به تعمق ظهور‌گرایانه و آخرالزمانی هزاره باور نداشت. ذهنیت وی بیشتر متمایل به موضوعات انضمامی بود؛ موضوعاتی که حقیقتاً رخ داده بودند. افزون بر این، زمان مناسب هنگامی فرا رسیده بود که مسیحیان با نگاه به گذشته می‌توانستند درباره کل تاریخ با دقت بیندیشند و به تاریخشان آن‌چنان نزدیک شوند که گویی فصلی از داستانی کامل بوده است. شاید این لحظه‌ای فریبنده برای آدم‌های کلیسا بود تا موضع خود را انتخاب کنند و تفسیری از تاریخ را بفهمند و گسترش دهند. یکی از دلایل چرایی تاریخ-آگاهی مسیحیت این واقعیت است که آن‌ها با چشم خویش می‌دیدند رخدادها به سوی

→ مفرغ آتی مجسمه باشد روی کار خواهد آمد و بر تمام دنیا سلطنت خواهد کرد. پس از آن سلطنت چهارم به ظهور خواهد رسید و همچون آهن قوی خواهد بود و همه چیز را در هم می‌کوبد خرد خواهد کرد.
 احتمالاً مراد از سلطنت چهارم امپراتوری روم است. برداشت چهار سلطنت از آشوری-بابلی، پارسی، اسکندر و روم تجربه تاریخی یهودیان از حکومت‌های سرزمین‌های همسایه بود که همواره زیر یوغ آن‌ها زیسته بودند و در کتاب دانیال منعکس شده است. فقط امپراتوری پارس در زمان کوروش بود که ایشان را از زیر یوغ آزاد کرد و به آن‌ها استقلال و خودمختاری نسبی بخشید هرچند در آن دوره هم تحت انقیاد حاکمیت امپراتوری پارس بودند - م.

یک فرازگاه ویژه، یعنی یک رویداد یکه پیش می‌رود.

تاریخ آگاهی از مؤلفه‌های پدیده‌ایمان مسیحی تکوین یافته در چند سده نخست بود و به خلاف دو دین دیگر ابراهیمی، یعنی یهودیت، که تصویری قومی از تاریخ ساخت، تاریخ را تصویری جهان شمول برای همه گستره هستی کرد و به خلاف اسلام سنی که فاقد دیدگاه تاریخی است و شیعه که زمانی حماسی و اسطوره‌ای از نبرد حق و باطل تصویری ساخت و با نگره ادیان ایرانی پیش از اسلام نزدیک است، مسیحیت تاریخ را نه دوری و نه حماسی بلکه در زمانی خطی^۱ تصور کرد.

در نگاه اوزیوس از آغاز زمان، طرح بزرگی از مشیت الهی در حال گشودگی و بسط بوده است. همه چیز به نحوی زیبا طراحی و منظم شده، گذشته دربرگیرنده نمادها و پیشگویی‌هایی است که به آینده‌ای افتخارآمیز اشاره می‌کنند و اکنون به فعلیت می‌رسند. داستان تاریخ در روایت وی به نقطه فرجامینش نزدیک می‌شود. این بنیاد فهم مسیحیت از تاریخ است که این گونه تکوین یافت ولی این فهم پایه دیگری در ترکیب خود دارد و آن مداخله خداوند در تاریخ به واسطه کنش‌های خود است.

در ادیان یونانی و برخی ادیان اقوام همسایه یونانی‌ها، خداوند خود را به ریخت و شکلی دیدارپذیر آشکار می‌کرد و این در قالب روایت‌هایی در اساطیر این ادیان تصویری شده بود. در یهودیت و مسیحیت، آشکارگی یا همان تجلی خداوند به صورتی غیر مستقیم است که وجه بنیادین از نسبت خدا و انسان در این دو دین ابراهیمی محسوب می‌شود؛ البته سپس در اسلام نیز همراه با اختلاف و تفاوت تکرار می‌شود. ولفهارت پانبرگ در جستار خود این موضوع را در قالب مسئله نسبت ایمان مسیحی و تاریخ جستجو می‌کند. مسئله برای وی در این چشم‌انداز آشکار گشته است که چه نسبتی میان افعال خداوند در تاریخ و فهم تاریخی انسان باورمند مسیحی می‌تواند صورت مفهومی پیدا کند.

در مقاله وی به تصویری از نسبت خدا و تاریخ پرداخته می‌شود که بنیان تصویرسازی ادیان ابراهیمی از جایگاه خدا در تاریخ است: حقایق تاریخی یهوه در نجات بنی اسرائیل از مصر و اعطای سرزمین مقدس به آن‌هاست. این آیه عهد عتیق، یعنی تورات، نشان می‌دهد که خداوند در همه افعالش در تاریخ بشری عمل می‌کند و تاریخ بدون بنیاد خداوند پدید نمی‌آید. چنین تصویری حضور خدا نزد انسان را در ادیان ابراهیمی معنایی می‌بخشد که با پدیدار شدن جسمانی ایزد نزد بشر متفاوت است. در این تصویر خداوند جسمانی‌پذیر آشکار نمی‌شود بلکه

همهٔ حیات بشر را طی زمان تحت تأثیر افعال خود قرار می‌دهد و گویی همهٔ پدیده‌های بشری متأثر از افعال و مشیت الهی‌اند. مفهوم دیگری از درون این تصویر برکشیده می‌شود: ایمان و اطمینان مؤمن به چنین فاعلیت (کنش‌مندی همیشگی و آن به آن) مستمر خداوند است که خود این افعال الهی را متجلی می‌کند. به سخن دیگر، برای بیرون از گسترهٔ ایمان گویی چنین فاعلی رخ نداده و از اساس بی‌معنی است. به این ترتیب نسبتی وثیق میان ایمان و نگاه تاریخی استوار می‌شود. بدون ایمان نگرش به تاریخ دگرگون می‌شود. اساس تاریخ‌نگاری و فهم تاریخی مسیحی از ایمان مسیحی برمی‌خیزد: ایمان به دخالت و فاعلیت خداوند بر همهٔ رویدادهای بشری از صدر تا ذیل، آن‌چنان که کل نمایش بشری مداخله و فاعلیت خداوند از راه و به واسطهٔ فاعلیت آزادانهٔ بشر است.

آنچه در جستار پانبرگ بر آن تمرکز شده سه مفهوم درهم‌تنیدهٔ آشکارگی، آخرالزمان و تاریخ است. چگونه آشکارگی خداوند در هر آن و لحظهٔ تاریخ در حال رقم خوردن است یعنی تاریخ را تکوین می‌دهد و این تکوین در آخرالزمان چونان رویداد مطلق رویدادگی را کامل می‌کند. صورت‌بندی این سه مفهوم در قالب مفاهیم حکمت تاریخی مسیحی را پدید آورده است. نخست رویدادهای فردی با آشکارگی الوهیت یهوه، برای نمونه در سنت یهوه‌ای، اعتبار گرفتند، ولی سپس در سخنان انبیای یهودی طرح قابل فهم‌تری از تاریخ یهوه به طور معمول فرض گرفته می‌شود. از زمان دومین کتاب تورات که افق بالنسبه گسترده‌ای دارد، فاعلیت مطلق خداوند وسیله‌ای برای اثبات حقایق یهوه می‌شود. بنا بر کتاب دوم یا تنبیه تورات^۱ الوهیت خداوند چونان نتیجهٔ مجموعهٔ کاملی از تاریخ فهمیده می‌شود؛ مجموعه‌ای تاریخی که از اقوال پدران تا تحقق این اقوال در سکونت در سرزمین مقدس گسترده است. این واقعیت فقط از طریق رخدادهای منفرد تاریخی نیست، بلکه در آخر با تحقق وعده‌های داده‌شده به پدران، الوهیت یهوه اثبات می‌شود، زیرا در کتاب دوم تورات، سکونت در سرزمین مقدس پایان تاریخ آشکارگی خداوند بود. پس از آن می‌توان به آشکارگی یهوه با نگاه به گذشته نظر کرد، آن‌چنان که آن را چونان رخدادی پایان یافته دید.

همهٔ این‌ها با سقوط پادشاهی یهود و تبعید قوم یهود از سرزمین مقدس تغییر کرد. انبیا در زمان تبعید به آینده و به رویداد سرنوشت‌ساز رستگاری از طریق مسیح نگرستند که اکنون برای نخستین بار در آینده قرار گرفته بود. این آشکارگی سرنوشت‌ساز و نهایی یهوه به آینده انتقال داده شده بود. با تکوین مسیحیت، باور آخرالزمانی یهودی دگرگون شد و ریختی جهانی

و جهان‌شمول پدید آمد.

در باورهای آخرالزمانی موقعیت روحانی رویدادهای بشری به نحوی بنیادین تشدید شده است. نه تنها وقوع رستگاری از طریق مسیح همواره در آینده رخ می‌دهد و سرنوشت‌ساز است، بلکه معنای رویدادهای اکنون نیز عموماً و به نحو مطلق نیز همان رستگاری از طریق مسیح است؛ بنابراین امتداد از اکنون به آینده به سادگی فهمیده نمی‌شود و تمییز دادنی نیست. دو عصر، یعنی اکنون و آینده، کنار هم جای می‌گیرند. در باورهای آخرالزمانی اکنون با خفت و آزار دیدن همراه است. فقط در زمان گشایش و آغاز آخرالزمان و عصر جدید معنی زمان حاضر آشکار می‌شود. مقصد نوع بشر از زمان آفرینش به بعد بنا به نقشه و طرح خداوند این چنین آشکار می‌شود. تلقی آخرالزمانی به تاریخ جهانی باور دارد و مخترع آن است؛ بنابراین آشکارگی خداوند و جلال او به پایان همه رخدادهای تاریخ موکول می‌شود. اینکه پایان اسرار و رموز اکنون را آشکار خواهد کرد همچنین پیش فرض مسیحیت نخستین نیز هست.

مراد نویسنده در اینجا از نقطه دید، چشم‌انداز نگرستن به رویدادها در تمامیت آن است. این نقطه با ایمان به آخرالزمان صورتی گذشته‌نگر می‌یابد. هر رویدادی صرفاً در تمامیت همه رویدادها قابلیت معنی‌یابی و تفسیر و فهم و ادراک دارد و فقط مشروط به رو به گذشته نگرستن به همه رویدادها می‌توان معنای تک‌تک رویدادها را دریافت. این گذشته‌نگری از بن‌مایه‌های فلسفه‌های تاریخ‌نگر جهان‌مدرن نیز هست، از فلسفه ویکو و هردر تا هگل و مارکس و به ویژه در فلسفه هگل این ویژگی با درآمیختگی نظر و کنش، ریخت توأمان گذشته‌نگری و گذشته‌کرداری^۱ می‌یابد. اکنون تاریخ کل هستی فقط هنگامی فهم‌پذیر است که نظاره‌گر در فرجام آن بایستد. معنای گذشته‌نگری تاریخ‌نگری مسیحی در فلسفه هگل و سپس در فلسفه مارکس، البته در آمیزش با فهم‌هایی دیگر و پدیده‌هایی دیگر، پدیده‌ای این جهانی را می‌آفریند.

تاریخ‌نگری مسیحی با نگره تلیث هم در هم تنیده است. در تجسد خدا در مسیح، خداوند قوم اسرائیل چونان خدای تلیث آشکار شد. رویداد آشکارگی خداوند نباید از خود خدا بودن جدا در نظر گرفته شود. خدا بودن او فقط به پدر تعلق ندارد، بلکه به پسر نیز تعلق دارد. روح القدس نیز در خدا بودن به واسطه مشارکتش در جلال و جبروت الهی شریک است؛

جلال و جبروتی که در گرد هم آمدن معادشناسانه پا به عرصه حیات می‌گذارد. هگل و بارت هر دو در اصل مبنا قرار دادن نظریه تثلیث بر آشکارگی خداوند صحیح می‌گویند. در همه ادوار تاریخ می‌توان با نیروی ویژه‌ای فهم‌ناپذیری خداوند را در این ثنویت وحدت و کثرت تجربه کرد؛ این ثنویت همواره مفهوم‌پردازی یونانی از خدا را به پیش برده بود، ولی در تثلیث بر آن چیره شده‌ایم. همه این مسئله به این واقعیت مرتبط است که نظریه تثلیث مفهومی از خدا چونان آشکارگی تاریخی تجربه‌شده توسط بشریت را صورت‌بندی می‌کند.

آنچه برای بولتمان بنیادین است در کج جاودانگی و معاصرت در آگاهی وجودی انسان است.^۱ مسئله بنیادین و مرکزی در هندسه مفاهیم او در باب تاریخ به این ریخت صورت‌بندی شده است: معنای تاریخ چیست و ایمان چه نسبتی با آن برقرار می‌کند؟ پاسخ وی در مقاله‌ای که از او برگزیده‌ایم چنین است که دو مسیح و بر بن آن دو معنای تاریخ هست: مسیح تاریخ‌رستگاری که متعلق به ایمان ماست برای ما به منزله عیسای تاریخ این جهانی بروز نمی‌کند. مسیح ایمان مؤمن بر سازنده معنای تاریخ حقیقی و عیسای جسمانی بر سازنده معنای تاریخ در معنای غیر ایمانی است. او در کتاب در حضور جاودانگی: تاریخ و معادشناسی (۱۹۵۷) مدعی است ظهور دوباره و حقیقی حضرت مسیح در آن وعظ انجیلی رخ می‌دهد که مسیح به من خطاب می‌کند و من با «تصمیم پذیرش حیاتی نوین بر مبنای لطف خداوند به وی پاسخ آری می‌دهم»؛ بنابراین «مسیحی با ایمانش معاصر مسیح است، و زمان و تاریخ جهان از کار افتاده‌اند». وی نتیجه‌ای بنیادین از این مقدمه اخذ می‌کند: «معنی تاریخ همواره در زمان اکنون قرار دارد». نسبت اکنون و معاصرت با جاودانگی و معنای حقیقی و سرمدی تاریخ، که فرازمان و فراتاریخ است، در ایمان پدید می‌آید. به سبب تصمیم اکنون مؤمن بر پایه ایمان می‌توان به حوزه روحانی جاودانگی و امر فراتاریخی وارد شد و چنین در کی دگرگون‌کننده نگاه ایمانی به حوزه جسمانی تاریخ است که بشر باید به ناچار و ناگزیر در آن باقی ماند. بدین وسیله ایمان قرار گرفته در اکنون، معاد باور می‌شود و می‌توان گفت که ایمان معاصر تحقق تاریخ نیز هست. معنای تاریخی امری فراتاریخی است که فقط با ایمان می‌توان به آن اشراف یافت و به سخن دیگر، آن امر فراتاریخی در ایمان حاضر می‌شود.

۱. برای آگاهی نسبتاً جامع از آراء بولتمان، تیلیش و دیگر متأهلان آگريستانسالیست و به نحو کلی آشنایی با نسبت میان کلام پروتستان و نحله فلسفی آگريستانسالیسم و آثار آن بر کلام مسیحی در سده بیستم مراجعه شود به کتاب جان مک کواری، الهیات آگريستانسالیستی مقایسه‌هیدگر و بولتمان، مترجم مهدی دشت بزرگی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی پژوهشکده فلسفه و کلام اسلامی، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ - م.

صورت‌بندی و پاسخ او به مسئله معنی تاریخ چنین است که نمی‌توان مسئله را فهمید و بدان پاسخ داد هنگامی که از معنی تاریخ چونان فرایند تاریخی تام و تمام می‌پرسیم، گویی تاریخ مانند تعهد انسانی است که ما معنی‌اش را درمی‌یابیم آن هنگام که آن را در کلیتش بررسی می‌کنیم، زیرا اگر چنین باشد معنی نهفته در تاریخ را فقط در صورتی می‌توان تشخیص داد که در پایان تاریخ ایستاده باشیم و آن معنی را با نگاه به گذشته کشف کنیم؛ به دیگر سخن، اگر بتوانیم بیرون تاریخ بایستیم می‌توانیم به چنین هدفی برسیم، ولی انسان نهایتاً نه می‌تواند در پایان تاریخ و نه در بیرون تاریخ قرار بگیرد؛ بنابراین مسئله معنی تاریخ را می‌توان و باید در معنایی متفاوت به آن نگاه کرد؛ یعنی چونان مسئله‌ای در باب طبیعت و ذات تاریخ. این معنی متفاوت دوباره این پرسش را برای ما پیش می‌کشد: هسته تاریخ چیست؟ موضوع راستین تاریخ کدام است؟

مراد بولتمان از طبیعت و ذات آیدوس^۱ است که ذات پدیدارهاست که برای انسان آشکار می‌شود. نگاه وی پدیدارشناسانه وجودی، یعنی اگزیستانسیالیستی به ذات است. ذات پدیدارها برای انسان آشکار می‌شود نه ذاتی که مستقل از آگاهی و وجود انسانی، بیرون و مستقل قرار گرفته باشد و فقط قابل اکتشاف باشد. تاریخ را نیز همین‌گونه اگزیستانسیالیستی می‌نگرد؛ انسان بیرون از تاریخ قرار ندارد و همواره در تاریخ است. این همان مفهوم تاریخ‌مندی^۲ هایدگری است. انسان از نقطه صفر سوژه - ابژه دکارتی به وجود نمی‌نگرد بلکه همواره در وسط هستی قرار گرفته است و این در میان بودن همان مفهوم در-جهان-بودگی^۳ هایدگری است که مفهوم درهم‌تنیده تاریخ‌مندی است. انسان در زمان، در تاریخ و در جهان است؛ یعنی همواره در تاریخ است، ولی به تمامه در بند تاریخ نیست. چنین نگره هستی‌شناسانه‌ای به تاریخ‌مندی انسان به بولتمان مجوز نظری اعطا می‌کند تا نسبت میان ایمان و فهم تاریخی را به نحوی پدیدارشناسانه و اگزیستانسیالیستی توضیح دهد.

از هایدگر تا گادامر و نزد بسیاری از پدیدارشناسان و متفکران هرمنیوتیکی، ذات انسان کنش است و خود فهم هم کنش است. بولتمان نیز ذات انسان را همان کنش می‌داند و تاریخ را کرد و کارها و کنش‌های انسان می‌یابد و وصف می‌کند.

در توصیف پدیدارشناسانه اگزیستانسیالیستی بولتمان، انسان همواره به این شیوه با زمان و

1. eidos

2. Geschichtlichkeit, historicity

3. Weltlichkeit, being-in-the-world

تاریخ نسبت برقرار می‌کند؛ هر آن‌اکنون پرسش و چالشی برای آینده اوست. معنی این سخن چنین است: اهمیت یا بیهودگی و تحقق یا عدم تحقق چنین رسالتی فقط در آینده آشکار می‌شود. همه کنش‌ها با خطر همراه‌اند و کنش انسانی با ضمانت همراه نیست. فقط اصل کنش‌مندی ماهیت انسان را شکل می‌دهد و وجود انسانی (اگزیستانس) همواره در کنش‌مندی ماهیت خود را شکل می‌دهد. زمان پیوستار است و فقط آینده معنی و غایت کنش‌های فردی را متعین می‌کند. چنین سخنی معنای غایت‌انگارانه در ریخت‌هگلی به همراه ندارد بلکه مراد از غایت آن معنای نهایی است که در آینده متعین می‌شود، ولی هر آن در کنش‌های فردی من و دیگران در حال تکوین است. در این غایت‌انگاری فرد و کنش‌های فرد اهمیت بنیادین بروز می‌یابد، نه همانند غایت‌انگاری هگلی که آزادی در واقع در تحقق آن سوژه و آگاهی مطلق بروز و ظهور نهایی خود را می‌یابد و کنش-آگاهی فرد به منزله فعلیت و تجلی همان سوژه مطلق فرد نزد فکر بولتمان اگزیستانس است، یعنی فی‌نفسه مهم است و کنش‌های او در همین آن و در اکنون رو به سوی تحقق آینده است، ولی مدعی این است که معنای نهایی همواره نه در آن بلکه در آینده رخ می‌نمایاند. البته از آن‌رو که زمان در معنای کرونوس^۱ نیست، در معنای زمان وجودی و پیوستاری^۲ آینده پیشاپیش در اکنون قوام می‌یابد؛ ولی نه به معنی هوسرلی آن‌چنان که در پژوهش‌هایش درباره تقویم زمان نشان داده بلکه به معنای هستی و زمان‌هایدگری است که آینده همواره با اکنون، امکان‌های تازه‌ای را بروز می‌دهد.

اکنون جدا از گذشته نیست بلکه با امکاناتی که پیشاپیش و پیش از اگزیستانس پیش روی اوست، اگزیستانس را محدود و مقید کرده است، ولی اگزیستانس امکانات تازه‌ای هم می‌گشاید یا به تعبیر دقیق‌تر امکانات تازه‌ای به روی او گشوده می‌شود و اوست که با تصمیم‌ها و کنش‌هایش آن امکانات را در اکنون رو به سوی آینده‌ها می‌گشاید. بدین ترتیب گذشته و آینده به هم متصل و پیوسته‌اند و اکنون نقطه و محل اتصال دائمی این دو در و با تصمیم‌ها و کنش‌های انسانی است. نسبت میان تصمیم و تاریخ البته وجوه دیگر زمانمندی و تاریخ‌مندی اگزیستانس را آشکار می‌کند. خود موضوع مورد پرسش قرار گرفته است جنبه و وجه دیگری دارد که به نظر بولتمان، کروچه و کالینگوود از آن غفلت کرده‌اند. می‌توان گفت این جنبه، همان شخصیت است. وجود آن را به نظر بولتمان، ديلتای تشخیص داد؛ آن هنگام که او تلاش می‌کند تا تجارب روح بشری را چونان سرچشمه کارهای تاریخی کشف کند. ديلتای فهم را

1. χρόνος

2. κείρος

تاریخی و تاریخ‌مندی را عین فهم می‌داند. با رأی بولتمان، این مفهوم را شاید یاسپرس هم دریافت، آن هنگام که وی در جستجوی فرد در نظرگاه فراتاریخی^۱ است. بنا به رأی بولتمان بیرو دیتلای است که هایدگر در تحلیل خود از موجود انسانی^۲ چونان موجودی زمانمند و تاریخی می‌گوید، چنین است که موجود انسانی هستی حقیقی خویش را خود با قصد و نیت برمی‌گزیند و بدین وسیله به بساطت فرجام خویش قدم می‌گذارد.^۳

مسئله مهمی که خود را از درون مطلب پیشین آشکار می‌کند مسئله نسبت میان تاریخ بودگی حیات بشر و وجود شخصی بشر است. به دیگر تعبیر می‌توان پرسید چه نسبتی میان تاریخ جهانی و تاریخ حیات اکنون فرد هست؟ آیا حیات فرد مستحیل درون تاریخ جهانی است، آن‌چنان که شاید با خوانشی از فلسفه تاریخ هگل چنین نتیجه‌ای مأخوذ باشد؟ پاسخ اگزیستانسیالیستی بولتمان به پرسش اخیر منفی است؛ فرد در تاریخ جهانی مستحیل نیست، زیرا تصمیمات او افقی را برای امکان‌های آینده می‌گشاید. توجه چنین رأیی از منظر بولتمان شیوه تاریخ‌نگاری خودزندگینامه‌نویسی هیچ نقشی در تاریخ‌نگاری کروچه یا کالینگوود ندارد. بنا به رأی او در خودزندگینامه‌نویسی، گزارشی از تاریخ شخصی زندگی به دست داده می‌شود و از این وجه یقیناً خودزندگینامه‌ها برای تاریخ جهانی اهمیت شگرفی می‌یابند. این واقعیت خیلی آشکار نشان می‌دهد که تاریخ وجهی دارد که دربرگیرنده مفهوم تاریخ به مثابه مسائل و مشکلات مورد علاقه کروچه و کالینگوود نیست. بنا به رأی او، تاریخ همچنین با فهم شخصی اشخاصی حرکت می‌کند که در تاریخ کنشگرند. خود فهم کنش است و در تاریخ مدخلیت دارد. چنین فهمی از خود معمولاً بیان و تعبیر خود را در صورت‌بندی‌های کلان کنش-آگاهی به مثابه جهان‌بینی‌ها و ادیان مشهور پیدا می‌کند؛ بنابراین تاریخ را می‌توان چونان تاریخ جهان‌بینی‌ها نگرست و از این‌رو به نظر او رأی دیتلای در تمییز انواع جهان‌بینی‌ها موجه است.

صورت‌بندی مرکزی بولتمان در این ریخت مفهومی موجود است: از نظر او نمی‌توان دگرگونی‌های روندهای تاریخی را فقط و فقط از دیدگاه تاریخ مسائل و مشکلات تبیین کرد، آن‌چنان که کروچه و کالینگوود چنین تبیین می‌کنند، گرچه در همه دگرگونی‌های تاریخی رویدادهای سیاست، اقتصاد و دانش هم دخیل بوده‌اند. از نظر او چنین تبیینی در فهم روندهای تاریخی ممکن نیست، زیرا همه جهان‌بینی‌ها و ادیان امکانات همیشگی خود آگاهی انسان

1. meta-historical

2. Da-sein

3. Martin Heidegger, *Sein und Zeit*, (1927), p. 394.

بوده‌اند که بیان و تعبیر خود را در تاریخ یافته‌اند و حفظ کرده‌اند؛ آن‌ها گویی امکانات حاضر و اکنونی‌اند که در هنگامه‌های گوناگون و در لحظات مختلف پا به عرصهٔ حیات بشری می‌گذارند. به دلیلی بنیادی آن‌ها پاسخ‌هایی به مسائل تاریخی ویژه در موقعیت‌های تاریخی معینی نیستند، بلکه زبان و تعبیر خود آگاهی شخصی و شخصی بودن‌اند؛ از این رو به نظر بولتمان آن‌ها را می‌توان تحریک‌شده در موقعیت‌های تاریخی مشخص دانست. مفهوم تعبیر^۱ بسیار اساسی است. این مفهوم از فلسفهٔ وحدت‌نگر اسپینوزا برآمد و همهٔ پدیده‌ها را به منزلهٔ حالت^۲ تعبیر کرد و بیانگر گوهری واحد می‌دید. در فلسفهٔ هگل، بیانگری وجهی در حرکت و سیالیت و نیز منفیت^۳ یافت آن‌چنان که هیچ پدیده‌ای فی‌نفسه و ایستا پابرجا نمی‌ماند و مدام بر بن‌منفیت، یعنی آنچه هنوز نیست، به حرکت درمی‌آید و سیری را طی می‌کند و هیچ‌گاه از حرکت باز نمی‌ایستد؛ ولی همواره در مسیر این حرکت وقفه‌ناپذیر، همهٔ پدیده‌ها بیانگر روح جهانی‌اند گویی آن به آن و طور به طور این روح جهانی است که خود را بیان می‌کند.

نزد بولتمان پیرو دیلتای جهان‌بینی‌ها و ادیان بیانگر معنی تاریخ‌اند. با این مفهوم معیاری برای مشروعیت خود آگاهی انسانی به‌چنگ آورده شده است. جهان‌بینی هرچه مشروع‌تر باشد تاریخیت انسان را بیشتر و بهتر بیان می‌کند. خود آگاهی هرچه گمراه‌تر باشد در ارزیابی تاریخیت انسان ناموفق‌تر است و از تاریخیت ویژهٔ خود بیشتر می‌گریزد. به نظر او نمی‌توان تردید داشت که فهم بنیادی از تاریخیت انسان در مسیحیت آشکار شده البته به آن شیوه‌ای که در عهد قدیم بروز داشته است. او پدید آمدن و رواج خودزندگینامه‌نویسی برای نخستین‌بار در مسیحیت را اثبات مدعای خود می‌یابد. بنا به رأی او مسیحیت چونان سرچشمهٔ فهم انسان به منزلهٔ موجودی تاریخی در مدنیت غرب مؤثر افتاد و زنده ماند؛ حتی تا این زمان که ایمان مسیحی از غرب رخت بر بسته و هستی‌شناسی غرب بر بن‌این جهان بودگی (سکولاریته) تکوین یافته است.

بولتمان نسبت ایمان، آزادی و تاریخ آگاهی را با ماهیت معادشناسانه^۴ ایمان مسیحی در هم می‌تند. باور ایمان مسیحی چنین است که انسان هدیهٔ آزادی را بدین‌گونه به دست می‌آورد: از خویش رها شو تا خویش را فراچنگ آوری. هر فرد حیات خویش را آن هنگام نجات می‌دهد که آن را از دست دهد، ولی هر که حیاتش را از دست دهد آن را خواهد یافت. مفهوم

1. expression

2. mode

3. negativity

4. eschatological

نجات یا رستگاری^۱ این گونه به نحوی اگزریستانسیل و کی پرکگاردوار صورت‌بندی می‌شود. از نظر بولتمان حقیقت این عبارت فهمیده نمی‌شود مادام که فقط چون حقیقتی کلی فهمیده شود، زیرا انسان نمی‌تواند این سخن را با خود بگوید، یعنی از جنس خود آگاهی تاریخی هگلی نیست؛ بل این سخن باید با او گفته شود و همیشه با مخاطبی فردی به من و به تو گفته می‌شود. خدایی شخص‌واره نیاز است و این خدا با من و تو و او سخن می‌گوید. این معنی پیام مسیحی است. این پیام مدعی نیست که نگره لطف و عنایت الهی نگره کلی و مفهومی است، بل این پیام را خدایی شخص‌واره خطاب به انسان می‌دهد و او را فرامی‌خواند و لطف خدا را برای انسان آشکار می‌کند و همین آشکارگی خداوند انسان مؤمن را از بند خویش رها می‌کند.

در نگاه بولتمان این پیام به واسطه وحی و آشکارشدگی لطف خداوند در عیسی مسیح مشروعیت می‌یابد. بنا به عهد جدید، عیسی مسیح رخداد معادین است؛ زیرا با کنش خداوند فرجامی برای جهان نهاده شده است. در موعظه کلیسای مسیحی و توسط کلیسا رویداد معادین دوباره و دوباره با ایمان شخص مؤمن آشکار خواهد شد؛ یعنی آشکارگی دوباره و چندباره روی می‌دهد. از این رو او چنین می‌گوید: جهان پیر به فرجامش می‌رسد با این واقعیت که انسان با واسطه ایمان، خود چونان انسان پیر به فرجام خویش رسیده و اکنون انسانی تازه، یعنی انسانی آزاد است.

این تناقض پیام مسیحی است که رویداد معاد بنا به نظر پولس و جان چون فاجعه‌ای جهانی و نمایی در ک نمی‌شود بلکه چونان رویدادی در تاریخ است که با ظهور عیسی مسیح آغاز می‌شود و در تاریخ دوباره و دوباره ادامه می‌یابد، ولی نه چونان نحوی از تحول تاریخی که مورد تأیید هر مورخی باشد. این رویداد مکرراً در ایمان و موعظه تازه می‌شود. عیسی مسیح رویدادی معادین است نه چون یک واقعیت تکوین‌یافته از گذشته بلکه چون اکنونی تکرار شده و چونان آشکارگی پیامی که به تو و من خطاب می‌کند در اینجا و اکنون در وعظی که ما را خطاب می‌کند.

چهارچوب نظری اگزریستانسیالیستی بولتمان بودن انسانی را تقرر وجودی^۲ لحاظ می‌کند. بودن انسانی در این دیدگاه تقرر وجودی است و با هستی جسم و گیاه و حیوان از بیخ و بن تمایز دارد. تقرر وجودی یعنی نسبتی زمانمند و تاریخی با وجودی که ویژه انسان است و فقط برای او و در او تعین می‌یابد. این تعین با تشخیص هم همراه است و به این معنی نزد

1. alvations

2. existere

بولتمان فقط انسان تشخیص دارد و از راه همین تشخیص با تاریخ و زمان نسبت دارد و این نسبت با واسطهٔ ایمان به نحوی ویژه رخ می‌دهد. او با نقل قولی از اریک فرانک این مضمون را تشریح می‌کند که چگونه تناقض مسیح به مثابهٔ عیسی (متناهی) تاریخی و خداوند (نامتناهی) جاودانی و تناقض مسیحی بودن چنان موجودی تاریخی و معادین در تاریخ‌نگاری مسیحی مبتنی بر ایمان مسیحی تنیده شده است:

برای مسیحیان ظهور مسیح فقط رویدادی در لحظه‌ای زمانمند نبود آن‌چنان که ما امروز از تاریخ چنین مراد می‌کنیم، بلکه رویدادی در تاریخ نجات و رستگاری بشر بود، در قلمرو جاودانگی و لحظه‌ای معادین که در آن تاریخ زمینی جهان به غایت و فرجام خود رسد و با نگاهی تشبیهی می‌توان گفت تاریخ در تجربهٔ دینی هر مسیحی که در مسیح است به پایان می‌رسد. او در ایمانش پیش‌تر و فراتر از زمان و تاریخ است، زیرا اگرچه ظهور مسیح رویداد تاریخی است که یکبار در گذشته رخ داده است، ولی در همان حال رخدادی جاودانی است که دوباره و دوباره در نفس هر مسیحی‌ای تکرار می‌شود که نفس او جایگاه زایش رنج و مرگ و عروج مسیح به حیات جاودانی است. مسیحی با ایمانش معاصر مسیح است و زمان و تاریخ جهان تحت تأثیر او قرار می‌گیرند. ظهور مسیح رویدادی در حوزهٔ جاودانگی است که با زمان تاریخی سنجش‌پذیر نیست. گرچه نفس شخص مسیحی فراتر از زمان و جهان است، ولی آزمایش و امتحان مؤمن این است که بدن و تن او در این جهان باقی می‌ماند و متعلق به زمان قرار می‌گیرد؛ و شروع تاریخ که شخص مسیحی در آن گرفتار است ادامه می‌یابد... ولی فرایند تاریخ در معنای تازه‌ای چالش و ناسازگاری و مواجهه پیدا کرده، آن‌چنان عمل می‌کند که گویی مسیحی باید نفس خود را پالایش دهد و بنا به آن وی فقط می‌تواند فرجام حقیقی خود را محقق کند. تاریخ و جهان دگرگون نمی‌شود، ولی رویکرد انسان به جهان دگرگون می‌شود.

چنین است که هر آنی امکان معادین بودن را دارد و با ایمان مسیحی این امکان محقق می‌شود. معنای تاریخ در این دیدگاه نه در فهم تمامیت^۱ و مطلق^۲ هگلی با شیوهٔ دیالکتیکی گذشته‌نگرانه^۳ بل با تاریخ فردی هر شخص مؤمن به ایمان مسیحی تعین می‌یابد. هر لحظه نه چنان لحظه و آن^۴ امر مطلق و کلیت نامتناهی بل چنان آنی یکه و یگانه^۵ با تصمیم و کنش فرد تعین می‌یابد و در این تعین معنی تاریخ نیز برای فرد و فقط برای او در آن لحظهٔ ویژه تعین می‌یابد نه در فهم همهٔ لحظات گذشته چنان کلیتی به تمامه درک شده و فهم پذیر شده. این

1. totality
2. absolute
3. retrospective
4. moment
5. singular

درک اگزستانسالیستی بولتمان با گسست اندیشی در اکنون در برابر نگاه نظری پیوسته انگار هگلی می‌ایستد و معنای تاریخ را با فردیت اگزستانسلیل شخص در هم می‌تند.

در مقاله بعدی، کارل بارث، از مشهورترین متکلمان سده بیستم، از باور به مشیت الهی سخن می‌گوید. نگاه وی کاملاً کلامی است و از همین جهت مقاله وی برگزیده شده است تا نشان داده شود چگونه کلام مسیحی موضوع مشیت الهی را با موضوع تاریخ درهم تنیده می‌یابد و مسئله را چنین صورت‌بندی می‌کند. وی می‌گوید: اگر باور مسیحی به سروری خداوند دیدگاهی بود که نهایتاً بنیاد آن فقط تفکر، احساس، انتخاب و قضاوت سوژه انسانی قرار داشت، هم شناخت آن و هم اعتراف به آن همواره چیزی ناپایدار و متزلزل بود، ولی این شناخت چنین نیست، بلکه فهم امکانی است که خداوند به همه انسان‌ها اعطا می‌کند. همان آزادی است که خداوند خودش به انسان برای خداوند اعطا کرده است و بدین لحاظ نمی‌توان آن را با تردید و نوسان دانست. خود موضوع، یعنی سروری خداوند بر تاریخ آفریدگانش، در کلمه خداوند حاضر نیست آن‌چنان که در آشکارگی‌اش برای انسان صحبت شده است و به انسان اجازه نمی‌دهد به نحوی بیندیشد گویی این فکر یعنی سروری خداوند و این تاریخ ابداً تحت سروری او رخ نمی‌دهد یا تحت سروری دیگری رخ می‌دهد. انسان خود برگزیده بلکه برگزیده شده است که به سروری خداوند باورمند باشد؛ بنابراین برای انسان هیچ راهی مگر باور به این واقعیت و اعتراف به این ایمان نیست. به این معنی اظهار در باب مشیت الهی اظهار ایمانی است. باید رنج بکشیم تا این واقعیت را بفهمیم و بر آن تأکید کنیم، بدین لحاظ که با همه جزئیاتش آن را بفهمیم و بر آن تأکید کنیم. ما باید از لغزش از سطح ایمان به سطح تفسیر، نگره‌ها، اصول موضوعه و فرضیات صرف برحذر باشیم که اگر چنین باشد آن‌گاه تأسیس سفت و سخت باورهای ایمانی دشوار خواهد بود.

او باور به مشیت الهی را همان ایمان مسیحی و چنین ایمانی را باور به فرازندگی خداوند بر تاریخ می‌بیند. تاریخ آفریدگان چیزی است و تاریخ خداوند چیزی دیگر و البته تاریخ راستین تاریخ آفریدگار است. همه تاریخ تاریخ سروری آفریدگار است و چنین باوری با رنج به دست می‌آید نه از راه شناخت طبیعی. ایمان‌گرایی او در همین جمله موجود است. باور به مشیت الهی باور به خواست و نظم خداوند و سروری این نظم بر همه رویدادهای آفریدگان اوست. البته در این باور برای اراده انسان نیز جایگاهی در نظر گرفته می‌شود، ولی این اراده در طول اراده خداوند جای می‌گیرد.

بارث فهم تاریخ به منزله تاریخ الهی را به باور و ایمان به مشیت الهی منوط می‌داند.

ایمان به مشیت الهی به انسان مؤمن فهم راستین تاریخی اعطا می‌کند، ولی بارث چنین ایمانی را با فلسفه تاریخ یکی نمی‌انگارد. از منظر او این تاریخ-آگاهی از شناخت و معرفت فلسفی در مورد تاریخ متمایز است. او این مضمون را این‌گونه توضیح می‌دهد:

ایمان به مشیت الهی یک پندار، اصل موضوع، فرضیه یا جهان‌بینی متعلق به سوژه انسانی نیست بلکه آزادی ذاتی کلمه خداوند است. کلمه حق هم با تجسد و هم با روح القدس آشکار می‌شود. خود خداوند به انسان می‌گوید که خدا سرور تاریخ است و انسان این کلام را از او می‌شنود و می‌پذیرد آن‌چنان که به مشیت الهی باور می‌آورد؛ بنابراین او به خدا باور می‌آورد. یقیناً انسان در کتاب تاریخ هم خواه طی حیات خود یا از متن تاریخی محدودتر یا گسترده‌تری که در آن می‌زید این واقعیت را می‌خواند. وی پندار خود را چنین شکل می‌دهد. وی بر پایه این پندار خود را ناگزیر از برخی اصول موضوعه معین می‌یابد. از این رو وی با فرضیه‌های معینی کار می‌کند. بنابراین مستقلاً یا با دیگر فرضیات تحریک می‌شود و با آن‌ها فکر می‌کند و با میزانی از فهم و دقت نوعی از فلسفه، تاریخ را سامان می‌دهد، چرا انسان نباید چنین کاری انجام دهد؟ بالعکس و دقیقاً بالعکس او این فرض را به مخاطره می‌اندازد که چیرگی مشیت الهی تا اندازه‌ای با فلسفه تاریخ او متناظر است. بالعکس او فکر نمی‌کند که بتواند واقعاً چیرگی مشیت الهی را از کتاب تاریخ یا دفترچه کوچک حیات خود دریابد. وی به کلمه خداوند گوش خواهد داد و نه به ندای درونی خود که به وی پیشنهاد می‌کند باید این یا آن تصویر تاریخی را چونان دقیق‌ترین و حقیقی‌ترین تصویر احتمالی نگاه کند، زیرا انسان با باور به مشیت الهی با یک تصویر مرتبط نیست بلکه با واقعیت تاریخ مرتبط است و انسان مؤمن با باور به مشیت الهی با شناخت قابل دفاع و احتمال سروکار ندارد، بلکه با شناختی از حاق این واقعیت مرتبط است. اگر انسان به مشیت الهی باور داشته باشد دیگر به خود باور ندارد. وی دیگر به چشمان خود وابسته نیست و اتکا ندارد به چشمانی که از آن‌ها استفاده می‌کند تا کتاب تاریخ را بخواند، و به ندای درونی خود نیز وابسته نیست که آشکارا به وی بهترین تفسیر از آنچه را می‌خواند عرضه می‌کند، بلکه به خداوندی گوش فرامی‌دهد که به وی قدرت گوش دادن به کلمه خود را اعطا کرده است. وی به خداوند باور دارد و بنابراین به ندای حقیقت باور دارد و از این رو به آشکارگی خدا و واقعیت تاریخ باور دارد. وی به خود مشیت الهی باور دارد نه به تصریح یا برآوردی خوب ساخته و پرداخته شده از آنچه او فکر می‌کند شاید جریان پیشین یا روند کنونی یا هدف آتی خدا در طرح خلاصه از او تاریخ باشد. او ادامه می‌دهد: تاریخ خدا آن اراده حاکم بر تاریخ همه آفریدگان است و دیگر پنهان نمی‌ماند. این اراده همان تاریخ عهد خدا با ماست که در مأموریت الهی، در شخص و کنش پسر تجسد یافته خداوند ما تحقق می‌یابد و از این طریق و فراتر از آن در فیض الهی تجلی می‌یابد؛ در نتیجه می‌توان پدر را دید، که همان خداوند متعال است، آن‌چنان که می‌توان پسر را دید. همان‌گونه که خدا را می‌بینیم کلمه او را می‌شنویم و آن‌که کلمه او را بشنود نوری را دریافت می‌کند که حاکمیت خداوند در جهان را می‌بیند و هیچ چیز دیگری در نگاه او

به دیده نمی آید. این معرفت فلسفه تاریخ نیست بلکه حکمت یا معرفتی باطنی به واسطه ایمان به مشیت الهی است. این معرفت باطنی تاریخ را نه تاریخ انسانی بل تاریخ خداوند و تحقق اراده فعلیت او می بیند و درک می کند.

نیبور در مقاله خود به پدیدارشناسی زمان و تفاوت ایماژهای آن در فرهنگ خاوری و باختری می پردازد. از منظر پدیدارشناسانه او در همه فلسفه ها و ادیان خاوری، زمان در قیاس با جاودانگی یا ابدیت و سرمدیت، پدیده وهمی است. در نظام معرفتی جهان مدرن، زمان به فضا فروکاسته شد؛ از فیزیک نسبیّت عام اینشتین به بعد و نیز پس از فیزیک کوانتوم فضا-زمان پیوستار واحدی است که همه دگرگونی ها با این پیوستار سنجیده می شوند. زمان دیگر مانند فیزیک نیوتنی مستقل از فضا و نیز مطلق نیست. فضا-زمان پیوستاری است که اطلاق ندارد بلکه آنچه مطلق است پایه و بنیادی است که بنا به نظریه نسبیّت اینشتین سرعت نور است و اگر سرعت نور هم نباشد معیاری ثابت است که همه دگرگونی ها در نسبت با آن و در پیوستار فضا-زمان سنجیده می شوند. فلسفه های آنری برگسون و مارتین هایدگر با چنین طرز تلقی مدرنی به مقابله برخاستند.

نگره برگسون از امتداد واقعی تلاشی در راستای چیره شدن بر مکانمندسازی زمان بود. به همین سیاق هایدگر با مفهوم دازاین در هستی و زمان همان کار را به طرز دیگر انجام می دهد، ولی این دو شیوه مکانمندسازی زمان با شیوه مسیحیت تفاوت دارند. مفهوم امتداد برگسون آمیخته همه خدا باورانه و رمز آمیز زمانمندی و سرمدیت است. از دیگر سو دازاین هایدگر همبسته زندگی به سوی مرگ بدون یک امر فراسویی است، ولی بسیار اهمیت دارد که فلاسفه زمانه ما به مسئله زمان بسی بیشتر از مکاتب پیشین فلسفی اندیشیده اند. در منظر او، درک و فهم مسیحی از زمان و نسبتش با جاودانگی در میانه آن دو دیدگاه گفته شده جای می گیرد، ولی البته فراتر از آنهاست و با دیدگاه های خاوری و باختری درباره زمان متفاوت است. در نگاه نخست آشکار می شود که در قیاس با مفهوم باختری خیلی همانندتر با مفهوم خاوری زمان است؛ زیرا در نظر بنیادینش خداوند بزرگ جاودانی و در نتیجه واقعیت راستین جاودانی است. زمان در باور و تصویرسازی مسیحیت سرمدی است و در نتیجه انسان مؤمن فقط با زمان و مکان این جهانی زندگی نمی کند بلکه در زمانی سرمدی حیات دارد.

او ادامه می دهد که نسبت این حیات جاویدان با هستی های زمانمند و در حال شدن از فکر هندی یا دستگاه پارمنیدی، افلاطونی یا نوافلاطونی بسیار متمایز است. خدا آفریننده زمان است همان گونه که او توانایی آزادی را به انسان اعطا می کند و زمان را برای وی در جهت شدن

او و نیز حیات آزادانه او می‌آفریند. زمانمندی انسان با عدم یکی نیست همان‌گونه که جهان آفریده‌شده و زمانمند غیر واقعی نیست. خداوند زمان را با جهان آفریده است؛ او برای زمان آغازی گذاشته و اراده کرده است تا انجामी نیز برای آن محقق شود. نکته جالب در چشم‌انداز برونر این است که بیان می‌کند خدا به هر انسان زمان ویژه خود او را داده است که آغاز و انجामी دارد. زمان در فهم او از مسیحیت زمان صرف و مستقل از پدیده‌ها نیست بلکه زمان-فراشد^۱ است که همواره رو به انجام است و هیچ‌گاه به آغاز فراشد بازمی‌گردد. میان این دو آغاز و پایان چیزی رخ می‌دهد که نه تنها برای حیات بشری بلکه حتی برای خدا نیز واقعی و مهم است. تاریخ در میان این دو لحظه است، و یک تاریخ انسان فردی و یک تاریخ جهانی هست که خدا بی‌اندازه بدان دل بسته است. خدا در صحنه نمایش تاریخ وارد می‌شود و تماشاگری فعال است که هم آن را نظاره و هم در آن دخالت می‌کند. او که هستی جاویدان است در شکل شخصی تاریخی تجسد می‌یابد و بدین شیوه یک‌بار برای همیشه کنش سرنوشت‌ساز تمامیت تاریخ را انجام می‌دهد. تجسد کلمه خدا در قالب انسانی عیسی بی‌درنگ و هم‌زمان فرود آمدن همه تاریخ و کلیت بشریت در زمان سرمدی خداوندی است. هنگامی که سرشاری و آکندگی و تمامیت زمان آمد، خدا پسر خویش یعنی کلمه خود را آشکار کرد و در این کلمه الحق یا همان مسیح، خداوند راز ابدی اراده خویش را برای ما آشکار ساخت. چنین چشم‌اندازی در ادامه مشیت الهی مطرح نزد بولتمان نقشه کلی حیات انسان مؤمن مسیحی و نسبت او با تاریخ را رسم می‌کند. بر بن این نقشه کلی، حکمت تاریخ مسیحی قابل توضیح و درک و دریافت است. اگر چنین است نسبت میان حیات این جهانی و حیات سرمدی چیست؟ پاسخ نیور از فهم مسیحیت و حکمت تاریخی آن چنین است: آیا بخشی از واقعیت این جهانی و عنصری از تجربه اکنون ما هست که شایسته ورود به هستی جاویدانی کامل باشد؟ پاسخ باید مثبت باشد؛ بلی به راستی عنصری هست که هر چند تجربه‌ای در زندگی مسیحی است، ولی همچنین عنصری از زندگی زمینی است؛ یعنی عشق به معنی عهد جدید آن^۲. نه دولت، نه فرهنگ، نه تمدن و نه حتی ایمان و امید عناصری نیستند که در جاودانگی بمانند ولی عشق تنها عنصر جاویدانی است، زیرا خود خداوند همانا عشق است. حکمت تاریخی مسیحیت، که پیونددهنده آسمان و زمین، سرمدیت و شدن و فراشدگی، روح و تن است، عشق است.

با توضیح بسیار فشرده‌ای که آورده شد پیداست علی‌رغم همانندی یادشده، تفکر

1. time-process

2. Agape

مسیحی به تاریخ در برابر نگاه مدرن به تاریخ می‌ایستد و این دو یکدیگر را نفی می‌کنند، تا جایی که بسیاری اندیشه تاریخ‌نگر مدرن را برآمده از تاریخ‌نگری مسیحی نینگاشته‌اند در برابر نظری که به استمرار و پیوستگی این دو چشم‌انداز قائل است که پیش‌تر بدان اشاره شد. برای کسانی که بخواهند با تاریخ تفکر کلامی و فلسفی مسیحیت بیشتر آشنا شوند توجه و تدقیق در تاریخ‌نگری مسیحی الزامی است؛ زیرا توجه به نقش معنادار نمایش تاریخ برای فهم تصاویر و زبان مسیحی بایسته است و بدون آن تدقیق در مسیحیت ممکن نیست، و مسیحیت بی‌تردید از ارکان تکوین جهان مدرن اثبات می‌شود و از این جهت شناخت آن برای ما ضروری است. امید که توضیح موجز و ناتوان نگارنده مؤثر و مقبول افتد تا خواندن مقالات نیز به فهم تازه‌ای از اندیشه مسیحی به ویژه در نسبت با تاریخ‌اندیشی کمک کند.